

# رازدانی زیرساخت‌های صلح در مکتب پیامبر صلوات الله عليه وآله

محمد حسین پژوهنده



## چکیده

انسان طبیعی موجودی همچون سایر جان داران، شکارچی و مهاجم است، مگر این که تربیت شده و مرکز شعور انسانی او رشد یافته باشد تا وی بتواند امور انتزاعی بالاتر و بیشتری را اکتشاف نماید. یکی از محورهای بسیار مهم همزیستی مسالمت آمیز برای نایل گردیدن به اهداف تکاملی انسان است.

انبیای الهی علیهم السلام، برای تربیت و رشد بشر با برخورداری از امکان وحی الهی، در این راستا قرار دارند و مکتب مبتنی بر صلح و همزیستی مسالمت آمیز برای بشریت به ارمغان آورده‌اند.

دین اسلام به عنوان نقطه‌ی تکامل وحی و هدایت الهی حامل چنین رسالتی است و دارای دستوراتی برای پیروان خود می‌باشد که آنان را وادار به ابراز

محبت و رفتار آشتی جویانه با همکیشان و همسایگان می نماید.

نویسنده در این نوشتار کوشیده است تا با رویکرد به قرآن و حدیث و با انگشت نهادن روی مباحث معرفتی و آموزشی اسلام این مدعا را به اثبات برساند؛ مباحث و زیرساخت‌هایی همچون:

- آزادی انسان؛

- رهایی بخشی از قیدهای ظالمانه؛

- صلاح و اصلاح امور جامعه‌ی بشری؛

- ایجاد امنیت به عنوان فراهم نمودن بستر مساعدی برای رشد انسان؛

و نیز در ابعاد درونی و برونی جامعه‌ی اسلامی.

وی خاطر نشان می‌کند که با نگرش به آیات الهی در قرآن و نگاه به سیره‌ی رسول الله ﷺ، اسلام همواره در بهبود بخشیدن به روابط حسنه‌ی با جوامع غیرمسلمان بیشترین تلاش و سرمایه گذاری را نموده و به پیروان خود دستور داده است تا جایی که آنان با شما کار نداشته باشند، شما متعرض شان نشوید و با همه مهربانی کنید، مگر این که اندیشه‌ی دشمنی و توطئه برای شیخون زدن و نابودی شما را در سر داشته باشند.

همچنین در بعد داخلی، جامعه‌ی بزرگ اسلامی راه کارهای انسجام بخش و صلح آفرینی برای طوایف، گروه‌ها، فرقه‌ها و دولت‌های اسلامی ارائه داده و آنان را ملتمس به عمل بر وفق آن نموده است که در این نوشتار به گوشه‌هایی از آن اشاره شده است.

**واژگان کلیدی:** جنگ و صلح، سازش، مسالمت، جامعه‌ی اسلامی، پیامبر اعظم ﷺ، آزادی، کرامت انسانی، رهایی بخشی.

## مقدمه

انسان طبیعی شاخه‌ای است روئیده بر درخت وجود حیوان، و از این روی، دارای غرایزی همچون سایر حیوانات می‌باشد: درنده، شکارچی، انحصارگرا،

طمع‌کار، حریص و...، مگر این که اصلاح شده و به صلاح آید. نظر به این واقعیت، می‌توان اصالت را در مورد انسان جنگ و خونریزی دانست. اما این همه‌ی انسان نیست و نیمه‌ی دیگر پنهانش حقیقت انس طلبی و همدم خواهی و به عبارت دیگر، نوع دوستی و صفا و محبت به یکدیگر است که مستلزم رویکرد به صلح و اعتماد متقابل می‌باشد. همین حقیقت نهفته است که او را لایق نامیده شدن به عنوان انسان نموده است و نیز ایستگاه بعدی حرکت تکاملی او پس از دست‌یابی به قدرت انتزاع مفاهیم است. نزدیک‌ترین حسی که از ابتدایی‌ترین مراحل زندگی به سراغ انسان می‌آید، حس محبت جوئی است که دوست دارد او را دوست بدارند؛ طبعاً مفهوم انتزاعی که در مقابل آن قرار می‌گیرد: دوست داشتن کسانی است که او را دوست می‌دارند (= دوستی متقابل) و مفهوم انتزاع شده‌ی دیگر، آن است که با آنان سازگاری داشته باشد، که همان صلح پایدار و فراگیر است.

با این توصیف، آنچه قهراً به آن می‌رسیم، اصالت صلح است و این که جنگ یک امر عارضی بیش نیست.

هم در اینجاست که مهم‌ترین ویژگی مکاتب انبیای عظام علیهم‌السلام را که وجه تمایز آنها با اغلب مکاتب بشری نیز می‌باشد، دعوت به صلح، محبت، امنیت و سلامت می‌یابیم؛ زیرا آنان مأمور بیدار کردن خرده‌های خفته‌ی بشریت‌اند (امام علی علیه‌السلام: نهج‌البلاغه، خطبه‌ی نخست: لیثروا لهم دفائن العقول).

با این مقدمه‌ی عقلی، آنچه نسبت به انبیای الهی علیهم‌السلام انتظار می‌رود، صلح جوئی است و نه چیز دیگر.

اکنون دایره‌ی نگاه را تنگ‌تر می‌کنیم و به سیره‌ی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نظر می‌افکنیم، می‌بینیم با آن همه درگیری که در طول ده سال مدینه با آن مواجه بوده، هیچ کدام منشأ تهاجم و هضم و بلع مادی نداشته‌اند؛ یا دفاع مسلم از خانه و زندگی و مکتب در برابر سپاه آراسته‌ی مهاجم بوده است و یا خفه کردن نطفه‌ی توطئه‌ای که عنقریب دامنگیرشان می‌شده است.

دلیل روشن محسوس این مدعا این است که پیامبر ﷺ به محض ورود به یثرب (مدینه ی بعدی) پیمان نامه ی صلح و صفا با یهود، قریش، قبایل یثرب و حومه تنظیم و امضا نمود و بر آن پایدار بود تا زمانی که آنان بر آن پایدار بودند (ابن هشام ۲، ۱۳۶۳، ۱۵۰-۱۴۷).

مطالعه ی سیره ی نبوی به ما می آموزد که برای انسان سازی، رشد، تربیت و هدایت او نیاز به فضای امن و سلامت و فراغت از درگیری و گرفتاری وجود دارد و قصه ی جنگ ها و درگیری های پیامبر ﷺ، حکایت تیم مطالعاتی یا اکتشافی است که به جنگل وحشی پا نهاده است که باید برای حفظ خود و دست یابی به هدف با موانع مبارزه کند.

با این حال، آنچه انگیزه ی نگارش این مقاله و مسأله ی تحقیق آن گردیده رازدانی زیرساخت های صلح در مکتب پیامبر ﷺ است تا در فراراه مشی امت اسلام به مثابه چراغی روشن گر جاده ی سیر و سلوک و انجام وظیفه ی دینی کسانی باشد که می خواهند از او اسوه گیری نمایند، که آنچه در یک مطالعه ی همه جانبه در متون دینی به چشم می آید عبارتند از چند مبنای عمده که در زیر به آنها اشاره می شود.

### مبنای آزادی انسان

بر مبنای کرامت انسانی، دست یابی به حقوق، قانون مندی، نیل به رفاه و دوری از زیان های ناشی از جنگ و یا هر حادثه ی نامیمونی حق طبیعی هر انسان است که اگر خود نتواند آن را به دست آورد و یا در مقابل قدرت سلطه گر از آن دفاع کند، بر دیگران واجب است به کمک او بشتابند و او را نسبت به دست یابی به آنها یاری و توانایی بخشند.

عنوان «جنگ پیش گیرانه» اصطلاحی است که در قاموس سیاسی امروز جایگاه بشر دوستانه ای یافته است و تهاجم قدرت فراگیر را به نقطه ای از جهان توجیه می نماید. توجیه عقلی و مردم پسند آن این است که چنین حرکتی به منظور

رفع ستم از ملت مظلومی است که زیر چکمه‌ی استبداد حاکم قرار گرفته‌اند؛ همچنین مدعی مقابله‌ی پیش‌گیرانه با تروریسمی هستند که فضای زندگی را بر شهروندان خود ناامن و آنان را از دست‌یابی به حقوق‌شان محروم کرده است. مداخله‌ی نظامی در افغانستان و سپردن قدرت به دولت کرزای؛ ایستادگی شدید امریکا در سال ۱۹۹۱ در مقابل صدام، در ارتباط با تجاوز به کویت؛ و سپس چند سال بعد اشغال و تصرف عراق و خارج کردن قدرت از دست صدام نیز به همین بهانه بود. بگذریم از این که پشت پرده‌ی سیاست چه خبر است و منظور نهفته‌ی اصلی از این لشکرکشی‌ها چیست، برای آن که از حقیقت ماجرا بی‌خبر است این ادعا توجیه عقلانی و انسانی دارد، زیرا براساس اصل «بنی آدم اعضای یکدیگرند» حس انسان دوستی یک وظیفه فراروی انسان می‌نهد که از هر انسان مورد ستمی حمایت نماید و حقوق پایمال شده‌اش را برای او تقاص کند.

این اشاره به ما می‌فهماند که قیام مسلحانه برای آزادسازی دیگران یک اصل طبیعی انسانی است که در واقع قیامی برای صلح است. صلح از آن روی که آن قیامی ظالم‌کش و ستم‌سوز است و به مثابه آنتی بیوتیک در خشک نمودن منبع عفونت عمل می‌کند و محیط زندگی را امن و آسوده می‌سازد. آیه‌ی قرآنی زیر بر همین مطلب دلالت دارد که اصولاً جانشینی مؤمنان در به دست گرفتن قدرت به جای طاغوتیان فراهم ساختن فضایی صلح‌آمیز و محیطی آسوده و مستعد زندگی بر وفق اصول انسانی و احکام الهی است تا مردم بتوانند در سایه آن به عبادت خدا پردازند:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»؛ خدا به مؤمنان شایسته کار وعده‌ی جانشینی‌شان را در زمین به جای قبلی‌ها داده است و هم این که دین مطلوب‌شان را قدرت‌مند گرداند و به جای فضای ترس‌آلود، محیطی امن و مستعد عبادت

خدا و زدودن شرک فراهم آورد (نور، ۵۵).

در کتاب کافی از امام باقر علیه السلام، در نامه‌ی ایشان به بعضی از یاران، نقل کرده است که فرمود:

جهادی که برترین اعمال شمرده شده و خدا به وسیله‌ی آن جان مؤمنان را در مقابل بهشت خریداری نموده، در سرلوحه‌ی عهدنامه‌ی آن که خدا با مؤمنان بسته، چنین یاد شده است که دین را حاکمیت بخشند و از آن دفاع کنند، مرزهای قانون الهی را حراست نمایند، که در نخستین گام، مردم را از فرمان بری خلق خدا به فرمان خدا فراخوانند و نگذارند مردم آنان را به جای خدا پرستش کنند و به جای سرپرستی خدا یوغ ولایت بندگان را برگردن نهند و از انسانی همچون خود اطاعت کنند (کلینی ۵، ۱۳۶۵، ۳).

همچنین در سند دیگری از امام علی علیه السلام نقل کرده است که در خطبه‌ای فرمود:

خداوند محمد صلی الله علیه و آله را براساس حق مبعوث نمود تا بندگان را در جهت عبادت خدا، از عبادت بندگان بیرون آورد و هر قراردادی را که در جای عهد الهی قرار گرفته است، لغو کند؛ مردم را به فرمان بری از خدا و قبول سرپرستی او، به جای فرمان خلق بردن و سرسپردگی نسبت به آنان سوق دهد (کلینی ۸، ۱۳۶۵، ۸۶).

بر این اساس، یکی از زیرساخت‌های مهم صلح، رهاسازی انسان‌ها از یوغ فرمان بری انسان‌هایی همچون خود و بازستانی آزادی برای مردم زیرستم بر مبنای کرامت انسانی مردمان است تا بدان وسیله به حقوق طبیعی خود نایل گردند.

### مبنای رهایی بخشی از قیدهای ظالمانه

بر این مبنا به زیرکار جهاد به عنوان زیرکار صلح می‌نگریم. در آنجا می‌بینیم که جهاد اسلامی دو گونه است؛ ابتدایی و دفاعی.

وقتی به فلسفه‌ی جهاد ابتدایی می‌نگریم، می‌بینیم در آن جا امر به معروف و نهی از منکر مبنای رخصت آن است. بنابر این، این دو هدف مبنای صلح نیز قرار دارند «لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي»، زیرا که کار، زندگی، عبادت در امنیت میسر است.

در قاموس معارف قرآن، جنگ برای رفع آشوب و فتنه و استقرار صلح است:

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ»؛ با کانون‌های فتنه و آشوب آن قدر بجنگید تا ریشه‌ی آن را قطع کنید و آئین خداوندی تنها حاکم شود. «فَإِنْ اتَّهَمُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ»؛ اما وقتی دیدید دست برداشته و باز ایستاده‌اند، رخصت پیش‌روی ندارید مگر علیه ستمکاران (بقره، ۱۹۳).

«وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»؛ اگر این درگیری انسان‌ها با یکدیگر نبود که خداوند بعضی را به وسیله بعضی دفع می‌کند، دنیا به فساد کشیده می‌شد (بقره، ۲۵۱).

«قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُعْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ»؛ به کافران بگو اگر دست بردارند، به گذشته‌ی آنها کار نداریم (انفال، ۳۸).

مبنای رخصت در فلسفه‌ی جهاد دفاعی حفظ کیان اسلام و استقرار امنیت و جلوگیری از تعدی به حریم امن جان، مال، ناموس، عرض و اعتقاد مردم است. در نخستین آیه‌ی فرض جهاد آمده است: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُفَاتِلُونَ بَأْتِهِمْ ظُلْمًا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ»؛ بدین جهت به مجاهدان دستور پیکار داده شد که مورد ستم واقع شدند و البته خداوند قادر به یاری‌شان می‌باشد.

«وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ هُدَّيْتُمْ صَوَامِعَ وَبَيْعَ وَصَلَوَاتٍ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيُنْصِرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ»؛ (دنباله‌ی اذن جهاد) و اگر این نبود که خداوند بعضی را به کمک بعضی دیگر دفع می‌کند، مسلماً صومعه‌ها، کنیسه‌ها، دیرها و مسجدهایی که نام خدا در آن به عظمت یاد می‌شود، ویران می‌گشت و خداوند یاری‌گر آنانی است که او را یاری نمایند، که

به راستی خدا البته نیرومند غالب است (حج، ۴۱-۴۰).

با رویکرد به سیره ی پیامبر ﷺ و منطق قرآن درمی یابیم که اسلام منادی صلح است و به مؤمنان توصیه می کند که وقتی دیگران به شما کار ندارند شما هم متعرض آنها نشوید، مگر آن که قصد شیخون بر شما داشته باشند. حتی پس از شروع رویارویی نظامی نیز اگر آنها از ادامه ی جنگ منصرف شدند، قرآن به ما می گوید شما هم جنگ را رها کنید و صلح پیشنهادی شان را بپذیرید مگر آن که مگری در کار باشد.

«فَلَمْ يَفْتُلُوكُمْ وَ أَلْفَوْا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» (نساء، ۹۰)؛ اگر کناره گرفتند و با شما نمی جنگند و پیشنهاد صلح به شما دادند، خدا دست شما را بر آنها باز نگذاشته است.

لیکن اگر در حقیقت قصد صلح نداشته، حيله ای در کارشان باشد، در آیه ی بعد، عکس این را می گوید، یعنی باید مؤمنان به جنگ ادامه دهند (نساء، ۹۳).

### مبنای صلح و اصلاح امور جامعه

اتهام های وارده بر اسلام در ارتباط با جنگ طلبی از آن رو بی اساس است که اسلام یک دین است؛ آن هم دینی که در سلسله ی آئین الهی ابراهیمی قرار دارد و محبت و مودت و خلت را از ابراهیم، به عنوان میراث، شعار خود قرار داده است.

وقتی از دین بودن اسلام سخن بر زبان می رود، چارچوب هدفی مشخصی در راستای زندگی سازی و بهروزی نوع انسان به نظر می آید، که نقطه ی اتکای آن روح بشر است؛ یعنی دین اگر هم بخواهد حکومت کند، ملک و حوزه ی حکومت آن جانها و دلهاست و این نقطه ی افتراق دین و سایر مکتب های بشری، در ارتباط با سلطه ی بر انسانهاست. بر این اساس می بینیم امام علی علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام، برای استقرار حکومت خود به شیوه های رایج حکومت داری، یعنی مکر، تطمیع، تهدید، سرکوب و امثال اینها متوسل نشدند



و بعد از نقض پیمان‌های کوفیان نسبت به یاری دین خدا، که ایشان را تنها گذاشتند باز هم تلاش سیاسی برای بازنشستن بر کرسی حکومت مردم از خود نشان ندادند. امام حسن علیه السلام قبل از پذیرش صلح تحمیلی، با مردم درباره‌ی صلح یا جنگ مشورت می‌کند و به مردم می‌گوید:

معاویه ما را به امری فراخوانده است که هیچ عزت و انصافی در آن نیست. اکنون اگر شما می‌توانید تن به مرگ بدهید، پیشنهادش را به خودش برمی‌گردانیم و با او می‌جنگیم؛ و اگر می‌خواهید زندگی کنید پیشنهادش را می‌پذیریم و شما را راضی می‌کنیم (ابن خلدون ۲، ۱۴۱۳ هـ، ۶۱۹).

مردم وقتی یک صدا می‌گویند: مانند! مانند! ایشان صلح را امضا می‌کند، و بعد هم بدون احساس این که از قدرت فروافتاده باشد، راه مدینه را پیش می‌گیرد و به موطن خود بازمی‌گردد.

مطالعه در سیره و نوع مشی و سلوک امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و هر یک از این بزرگواران نشان دهنده‌ی این واقعیت است که آنان حکومت را برای خود حکومت نمی‌خواستند. آنان اگر هم حکومت به ایشان روی می‌آورد از آن برای پیشبرد اهداف دین استفاده می‌کردند نه خواسته‌ی شخصی. بنا بر این، مبنا هم در جنگ و صلح حفظ کیان دین و صلاح و اصلاح امور جامعه بوده است. لذا امام حسن علیه السلام پیشنهاد صلح را با چند قید در ارتباط با حفظ مبانی مکتبی و پیروان اهل بیت علیهم السلام و سپردن امر حکومت جامعه بعد از خود به شورای امت، می‌پذیرد و حکومت را به او واگذار می‌کند خیلی راحت از کنار آن می‌گذرد؛ در حالی که چند سال بعد، وقتی معاویه مهم‌ترین بند پیمان صلح را نقض می‌کند و یزید متجاهر به فسق را جانشین خود اعلام می‌کند، امام حسین علیه السلام در مقابل او، با وجود یاران اندک، می‌ایستد و دلیل قیام خود را طلب اصلاح در امت معرفی می‌نماید و سرانجام نیز شهادت را پذیرا می‌شود.

از این مطلب نتیجه می‌گیریم که اتخاذ موضع جنگ یا صلح برای رهبران حقیقی دین، حفظ کیان دین و صلاح و اصلاح امور جامعه به نهج مطلوب در

چارچوب غایی دین است.

### امنیت، زیرکار مهم صلح

از مبانی مهم صلح اسلامی امنیت است. بنابر این، استقرار امنیت و آرامش در جامعه ی دینی یک ضرورت است. این منظور از دو طریق به دست می آید:

(۱) ایجاد صلح و امنیت عمومی؛

(۲) حفظ جان و مال و عرض شهروندان.

در راستای مبنا بودن امنیت داخلی برای حکومت، امیرالمؤمنین علی علیه السلام - در باب ضرورت وجود زمامدار - از جمله شأن و وظایف وی امنیت راه های کشور و تأمین خاطر توده ی مردم از تعدی به حقوق شان را ذکر می نماید (امام، ۱۳۹۵ هـ، ۸۲، ک ۴۰).

هابز در لویاتان (هابز، ۱۳۸۰، ۹-۱۹۸) هدف غایی دولت را ایجاد صلح و امنیت عمومی می داند و از این رو، وی برای حاکم جامعه اختیاراتی - شبیه آنچه در قانون اساسی جمهوری اسلامی برای رهبر ذکر شده است - قائل می شود که وی را دارای قدرت لازم برای ایفای این وظیفه می نماید. وی همچنین در تأکید این گفته متذکر می شود که اگر هر حقی از حقوق حاکمیت را حاکم بتواند به دیگری تفویض نماید، حقوق حاکمیتی که به تأمین صلح و امنیت عمومی مربوط می شود - همچون تعیین سران قوه ها و فرماندهان و مشاوران - قابل انتقال نمی باشد.

هابز در جایی دیگر (هابز، ۱۳۸۰، ۴۴۶) «حق تشخیص این که چه عقایدی با حفظ صلح و آرامش سازگار است و باید به اتباع آموزش داده شود» را در همه ی دولت ها «به نحو تفکیک ناپذیری منضم و ملحق به قدرت مدنی حاکمه، خواه آن قدرت در دست یک تن یا مجمعی از کسان باشد» می داند و جز این را موجب آشوب و جنگ داخلی معرفی می کند.

با التفات به این نکته درمی یابیم که وظیفه ی حفظ جان و مال و عرض

مسلمانان شاخه‌ی دیگری از تأمین امنیت عمومی است و چنان که در مشی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام، در خصوص پذیرش پیشنهاد صلح می‌نگریم، یکی از علت‌های مهم قبول صلح با معاویه حفظ جان شیعیان اهل بیت علیهم السلام بود؛ چنان که خود ایشان در این باره می‌فرماید:

«لو لا ما أتيت لما ترك من شيعتنا على وجه الأرض أحد الا قتل» (شیخ صدوق، بی‌تا، ۲۱۱)؛ اگر آنچه کردم نمی‌شد، در روی زمین کسی از پیروان ما نمی‌ماند، جز این که به قتل می‌رسید.

## صلح و سازش در قرآن

عنوان صلح در قرآن با دو عبارت آمده است: صلح و سلم.

در مجموع، وقتی به بررسی آیات قرآن می‌پردازیم و تفاوت مورد استعمال را در نظر می‌گیریم، می‌بینیم کلمه‌ی صلح به مفهوم سازش در درون جامعه‌ی اسلام؛ و غالباً کلمه‌ی «سلم» برای مفهوم سازش میان ملت‌ها و دولت‌های اسلامی با غیراسلامی و زیست مسالمت‌آمیز در کنار یکدیگر، به کار رفته‌اند.

با این توصیف، مفهوم دینی صلح و سازش در دو بوته‌ی درونی و برونی نمود می‌یابد و هر کدام در جای خود انواع مختلفی دارد که در ادامه به آن می‌پردازیم.

### بوته‌ی نخست - صلح در درون جامعه‌ی اسلام

این نوع صلح گونه‌های مختلفی دارد و شامل سازش قبایل، گروه‌ها، دولت‌ها تا افراد با یکدیگر می‌شود. قرآن در بیان عام به همه‌ی مسلمانان و در هر شرایطی خطاب کرده است که:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»؛ ای مؤمنان! همگی‌تان در صلح وارد شوید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست (بقره، ۳۰۸).

با این رویکرد قرآنی صلح و سازش با دیگران برای جلب منافع جامعه‌ی اسلامی براساس مصالحی است که در پیامد نزدیک آن است. انواع صلح در بخش درونی از این قرار می‌باشند:

### ۱) دولت‌های اسلامی با هم

در حقیقت دولت‌های امروزی اسلام جانشین ایالت‌های خودمختار دولت بزرگ اسلامی عهد اموی و عباسی هستند که در مصر، افریقا، اروپا، ایران / خراسان و غیره وجود داشته‌اند.

این دولت‌های کوچک - در مقیاس جامعه‌ی بزرگ جهانی اسلام - به هر دلیلی که به وجود آمده باشند، باید یک راه را تعقیب نمایند و در واقع، یک سیاست کلان را دنبال نمایند تا در مجموع شوکت و ابهت دینی خود را در جامعه‌ی بشری جهانی حفظ نموده، همه جا موضع‌گیری‌شان تعیین کننده باشد. لذا نباید به جای درگیری با دشمن واحد بیرونی، با یکدیگر درگیر شوند. از این رو قرآن نمی‌تواند درگیری با خود را در جامعه‌ی اسلامی بپذیرد و برتابد. قرآن می‌گوید:

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَنفِيَ عَنِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»؛ و اگر دو گروه از مؤمنان با هم درگیر شدند، شما باید میان دو برادران سازش برقرار کنید، اما اگر یکی بر آن دیگری ستم کرد، با آن ستمکار مقابله کنید تا سر بر خط امر الهی نهد و از تجاوز طلبی برگردد، وقتی برگشت میان آن دو براساس قانون عدل، صلح برقرار کنید و میانه رو باشید [دوبینی نکنید] که خدا میانه روان را دوست دارد (حجرات، ۹).

### ۲) فرقه‌های دینی اسلام با هم

شکی در این نیست که اتحاد و یکپارچگی در هر جامعه‌ای موجب تقویت

همگانی می‌گردد؛ چنان که تفرقه و جدایی از یکدیگر سبب از هم پاشیدگی و ضعف عمومی در پیکر جامعه‌ی دینی است. قرآن در این باره هشدار می‌دهد که: «وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»؛ از خدا و پیامبرش فرمان برید و با هم به نزاع برنخیزید تا شل شوید و بخارتان بیرون برود؛ [در برابر خواسته‌های نفسانی‌تان] مقاومت از خود نشان دهید که خدا با صابران است (انفال، ۴۶).

### ۳) گروه‌ها و طوایف با هم

از نظر قرآن امت اسلام، با هر تمایز نژادی، زبانی، رنگ و غیره به مثابه بافته‌ی یکپارچه‌ای هستند که همه اجزا و تار و پود هم می‌باشند. در این رابطه وقتی مشاجره‌ای در میان‌شان واقع شود قرآن می‌گوید نگذارید این اختلاف مزمن و دامنه‌دار شود، بلافاصله میان‌شان را اصلاح و رفع تخصم کنید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ از خدا پروا کنید اگر مؤمنید! به وسیله‌ی سازش با هم میان خود را اصلاح کنید (انفال، ۱).

قرآن مسلمانان را به انسجام و تحکیم پیوند میان خود تا آن جا تشویق می‌نماید که به صورت بنیان مستحکمی درآیند (صف، ۲) بنابر این، مبنای صلح در میان فرقه‌ها، اقشار و گروه‌های اسلامی، انسجام و اتحاد امت اسلام است.

### ۴) صلح میان متخاصمین در نزاع‌های شخصی

قرآن همه‌ی مؤمنان به این دین را همچون اعضای یک خانواده در نظر گرفته می‌گوید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ» (حجرات، ۹)؛ مؤمنان برادران هم هستند، پس میان دو برادر خود سازش برقرار کنید.

## ۵) صلح میان زوجین در خانواده

چنان که می‌دانیم در رابطه‌های میان زن و مرد در خانواده، حقوقی متقابل وضع شده که مربوط به اکنون نیست و از دیرباز، مورد توجه بوده است که پیوند و پیوستگی خانواده در اثر رعایت این حقوق است. این حقوق از حد قرارداد اجتماعی فراتر است و همواره در فرهنگ جامعه جایگاه والایی را از آن خود داشته است. مبنای صلح میان زوجین، استحکام پیوند در خانواده است. با این حال ممکن است در اثر برخی عوامل روحی و اخلاقی یا مادی و غیره اصطکاک در روابط میان زوجین به وجود آید که منجر به نادیده گرفتن و سرپیچی از این حقوق و در نتیجه سست شدن علاقه‌ی دو طرف گردد. در اسلام به دو مورد از سرپیچی نسبت به رعایت حقوق خانواده، پرداخته شده است؛ نشوز و شقاق.

نشوز، در لغت به معنای مکان مرتفع است. مصدر آن نشوز، کنایه از خود را بالا گرفتن و تمکین ندادن است. لیکن در اصطلاح حقوق اسلامی به معنای اختلاف در خانواده است که منشأ آن شوهر باشد و در فرهنگ مردم به آن «برشوریدن» می‌گویند. همچنین، شقاق در لغت به معنای ایجاد شکاف و در اصطلاح به معنای اختلاف تا حد جدایی میان دو طرف است.

نشوز، چنان که از روایات دینی استفاده می‌شود، بر خلاف آنچه رایج و معروف است، امری طرفینی می‌باشد، و در واقع، نخستین مرحله‌های اختلاف میان زن و مرد است، لیکن شقاق، ساز جدایی نواختن - اغلب - از سوی مرد است. در این ارتباط و به منظور به صلاح آوردن نظام آسیب‌دیده‌ی خانواده، راه کارهایی در مکتب اسلام مد نظر قرار گرفته است.

## بوته‌ی دوم؛ صلح در کاربرد برونی

صلح در حوزه‌ی روابط جامعه‌ی بزرگ اسلامی با غیر آن، نیز دو گونه است:  
 ۱) صلح در موقعیت جنگ؛

۲) دو صلح در موقعیت عادی.

صلح در موقعیت نخست، در بردارنده‌ی دو منفعت است:

۱) تولید امنیت نسبی برای ارتش اسلام و ایجاد فرصت بازسازی و تجدید سازمان و تجهیز بیشتر؛

۲) تولید ایمنی برای جامعه که در فرایند صلح است.

در ارتباط با موقعیت دوم، بنای اسلام همواره بر هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با هر قدرت غیر موذی بوده است و جز در موارد فوق‌العاده که خطر شیخون زدن دشمن وجود داشته باشد، اسلام هرگز آغازگر هیچ جنگی نبوده است. امام علی علیه السلام به مالک اشتر توصیه می‌کند که:

مبادا صلحی که دشمن به تو پیشنهاد می‌کند و می‌بینی رضای خدا در آن است و باعث استراحت و تازه نفس گشتن نیروهایت هم می‌شود و در نتیجه‌ی آن شهرها امن می‌گردد، را رد کنی؛ لیکن خیلی مواظب تحرکات دشمن بعد از صلح باش که ممکن است طرح صلح فقط یک دام برای اغفالت باشد. در این گونه موارد خوش گمانی را به کناری بنه و دوراندیش باش، اما نسبت به مفاد صلح نامه به شدت پای‌بند باش و در این راه جانت را گرو بگذار؛ چه آن که هیچ امری از فرائض الهی را مردم - با همه‌ی پراکندگی‌شان - مانند این موضوع بر آن هم‌دلی و وفاق ندارند [کنایه از این که پای آبروی دین در میان است؛ مردم پای‌بندی تو به عهد و پیمان را به حساب دینت می‌گذارند]. پس توجه داشته باش که در زنده‌داری با دشمن از فریب استفاده نکنی و عهد خود را بی‌ارزش نسازی و دشمن را گول زنی، زیرا جز انسان جاهل بدبخت بر خدا جرأت پیدا نمی‌کند و این در حالی است که خداوند از روی رحمت و مهری که دارد، پیمان‌ها را مایه‌ی امن و آسایش بندگانش قرار داده است [باز هم کنایه از این که تو با عهدشکنی، قبل از این که به دشمن ضربه زده باشی به خدا خیانت کرده‌ای. البته این در مورد صلح است و حساب مکر در جنگ با آن جدا است] (امام، ۱۳۹۵ هـ، ۴۴۲،

ک ۵۳.

دوباره به مورد نخست، یعنی صلح در موقعیت جنگ بازمی‌گردیم. در این رابطه به یک طرح کلی اشاره می‌شود:

صلح یعنی سازش توأم با مدارا. مدارا به معنای دلبستگی و احساس علاقه به آرمان خود، نه به معنای بی‌تفاوتی، عواملی را به عنوان مؤلفه لازم دارد که تلطیف روان را افزایش دهد. بنا بر این، صلح نیز دارای سازوکاری است که اول در جهت عکس و خشی‌سازی مؤلفه‌های جنگ عمل کند و آن گاه به ترمیم ویرانی‌ها و جبران ضایعات آن، و سپس به بنیان نهادن کاخی بلند از مهرورزی، زیبایی، نوع خواهی و حتی لذت بردن از لذت بردن دیگران پردازد.

### راهبردهایی به عنوان سازوکار استقرار صلح (۱) درون جامعه‌ی اسلامی

در ارتباط با استقرار صلح و سازش فراگیر در درون جامعه‌ی اسلامی، به منظور تأمین امنیت عمومی، که از اهداف مهم رهبری جامعه و مورد تأکید اسلام است، هر چند فرصت بحث محدودی در این زمینه داریم، لیکن به طور گذرا به آن اشاره می‌کنیم.

مسئله هر چیزی دارای ساختاری است و نوع فرایندگری آن نظر به ویژگی‌های ساختاری آن متفاوت و دارای سازوکاری مخصوص به خود می‌باشد. شاید ما به صلح به عنوان یک مفهوم بنیادی بنگریم، در حالی که از دید ژرف نگرانه چنین نیست و آن یک فرایند است. چنان که می‌دانیم، صلح ضد جنگ است و همچنان که جنگ برای تحقق خود از سوی متجاوزان جنگ‌افروز نیازمند مؤلفه‌هایی از قبیل حس خشونت طلبی، قدرت طلبی و سلطه جویی، برتری جویی و تحمیل برتری خود بر دیگران، توسعه خواهی و حس خودبزرگ‌تر بینی و... است، برای استقرار صلح، که ضد جنگ است، نیز باید عوامل تنش‌آفرین و جنگ‌زا را نخست از میان برداشت. روشن است که تنها از



میان برداشتن این چیزها صلح آور نیست، لیکن کمک دهنده‌اند. به عبارتی، نیم راه با از میان برداشتن آنها طی می‌شود و نیم دیگر با تعبیه نمودن مؤلفه‌های خاص صلح - که معمولاً اضداد مؤلفه‌های جنگ هستند - طی می‌شود، و این نگاهی پدیدارشناختی به مسأله‌ی جنگ است (رک. پستوو، ۱۳۷۷، ۴۶۳)؛ البته همگی عوامل صلح همین‌ها نیستند و عوامل جنسی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نیز نقش اساسی دارند. مثلاً تأمین نبودن جنسی باعث تجاوز به عنف یا اغفال ناموس مردم می‌شود، کمبودهای اقتصادی موجب دست‌اندازی به دارایی دیگران، هوای ریاست داشتن سبب بالا رفتن از نعل افراد ضعیف‌تر می‌گردد و تربیت و آموزش غلط و منحط عامل کج‌روی و زیست‌گناه‌آلود است و این‌ها طبعاً تنش‌زا و جنگ‌افروزند. از این روی، در نگاه به مسأله‌ی صلح به زاویه‌ی دیگری باید رفت، یعنی از نگاه روان‌شناختی اجتماعی - فردی به قضیه نگریست. زیرا در این جا عموماً پای آموزش اولیه و پرورش، اخلاق و منش‌ها و کیش‌های شخصیتی در میان است.

این امر در حقیقت، کار دشواری است و از عهده‌ی دستگاه‌های اجرایی برنمی‌آید. آنها فقط در ارتباط با صلح خارجی می‌توانند بادبان‌ها یا سکان‌های سمت دهنده‌ی کشتی جامعه‌ی خود را به سمت صلح و سازش بچرخانند، که معمولاً امری تاکتیکی و از سر مصلحت موقت است، اما آنچه می‌تواند در این ارتباط عامل ثبات دایمی صلح باشد و در ارتباط با استقرار صلح در میان جامعه نیز کارگشا باشد، ایجاد انقلاب روحی در یکایک افراد جامعه است تا در نهایت، تمامی سطح آنها را در برگیرد. بنا بر این، ناگزیر از تقویت حس دین‌خواهی‌اند، زیرا تنها دین است که در نقش پلیس همراه و ناظر باطنی انسان عمل می‌کند. بزرگ‌ترین معجزه‌ی انبیای عظام علیهم‌السلام نیز ایجاد انقلاب روحی از همین طریق بوده است.

## ۲) برون جامعه‌ی بزرگ اسلامی

در ارتباط با استمرار صلح با سایر کشورها چنان که مفاد آیه‌ی کریمه بود، کافی است که امت اسلام از آنان آثار و قرائن اعتمادسازی برای صلح ببیند. با این حال راه‌بردهای زیر به عنوان سازوکار صلح برونی حایز اهمیت می‌باشند:

۱) در پیش گرفتن شیوه‌ی مدارا بر مبنای انسان دوستی و عطفوت دینی؛ چنان که گفتیم دین الهی برخاسته از لطف شامل او است و سراسر رحمت برای جهانیان است؛ «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیاء، ۱۰۷).

تأمل در معنای این جمله و دقت در رموزاره‌ی حصری که به عنوان ادات استثنا - الا - در آن وجود دارد، خود به خود انتظار مهمی را در انسان به وجود می‌آورد، و آن همانا رأفت و لطف و مرحمت بی‌منت‌هایی است که وجود آنها پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در همگنان خود ممتاز می‌سازد. بنابر این دین او برای همه‌ی جهانیان رحمت است. روی این اصل همزیستی مسالمت‌آمیز از اصول مسلم قاعده‌ی رحمت اسلامی است که بر پایه‌ی مدارا با دیگران استوار است.

مضاف بر این، روایتی نیز از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام دلالت بر این مدعا دارد که

فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَعْطَى مُحَمَّدًا شَرَائِعَ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى التَّوْحِيدِ وَ الْإِحْلَاصِ وَ خَلَعَ الْأَنْدَادِ وَ الْفِطْرَةَ الْحَنِيفِيَّةَ السَّمْحَةَ» (ر.ک: کلینی ۷، ۱۳۶۵، ۱۷).

مستفاد از این روایت این است که اصول کلی ادیان الهی یکی است و ماهیت همه‌ی اصول نیز فطرت حق‌گرای مدارا پیشه است.

۲) به رسمیت شناختن حقانیت ذاتی ادیان دیگر؛ قرآن مجید وقتی از کج‌اندیشی و انحرافات یهود و نصاری با وجود تورات و انجیل سخن می‌گوید، پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مخاطب ساخته و می‌گوید: ماکه این کتاب را بر تو نازل کردیم آن را تصدیق‌کننده‌ی کتاب‌های قبلی و نگاهبان آنها قرار دادیم، پس تو در میان‌شان براساس آن حق که دریافت کرده‌ای حکم کن. آنگاه ادامه می‌دهد

که:

«لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»؛ هر کدامتان را آبراه و شیوه‌ای داده‌ایم و اگر خدا می‌خواست همه‌تان را یک امت قرار می‌داد، ولی روش‌های خاصی که خدا به شما داده است به خاطر آزمایش شماست؛ پس بر یکدیگر به سمت نیکی‌ها پیشی بگیرید، نقطه‌ی بازگشت همه‌ی شما به سوی خداست، و او شما را نسبت به موارد اختلاف‌تان باخبر می‌سازد (مائده، ۴۸).

بر همین اساس می‌بینیم امامان معصوم علیهم‌السلام در مشی با اهل کتاب راه مدارا پیش می‌گرفتند و با آنان از در بحث و استدلال و استناد به آیات تورات و انجیل (و سایر کتاب‌های آسمانی) وارد می‌شدند و گاهی که می‌دیدند برخی از مسلمانان با دید منفی به آنان می‌نگرند، با آنها برخورد می‌کردند که نمونه زیر شاهد است:

عمرو بن نعمان جعفی می‌گوید امام صادق علیه‌السلام دوستی داشت که همه جا با ایشان همراه بود. او یک برده‌ی سندی داشت که همیشه پشت سرشان بود. آن مرد رو به سمت او نگرست، اما او را ندید تا سه مرتبه، بار چهارم که نگاه کرد او را دید و پرخاش‌گونه با این عبارت از او پرسید که: ای بچه‌ی زن بدکاره! کجا بودی؟ می‌گوید تا امام علیه‌السلام این سخن را شنید دست خود را بالا برد و به صورت خود نواخت و گفت: سبحان الله! تو مادر او را نسبت به زنا می‌دهی؟! من فکر می‌کردم تو آدم پرهیزگاری هستی، حالا می‌بینم اندکی هم در تو نیست. گفت آخر مادر او یک سندی مشرکی است. امام علیه‌السلام فرمود: مگر نمی‌دانی که هر امتی برای خود قانون نکاحی دارد؟ دور شو از من! می‌گوید دیگر هرگز تا آخر عمر امام علیه‌السلام او را با ایشان ندیدم (کلینی ۲، ۱۳۶۵، ۴-۳۲۳).

مضاف بر این، چنان که در آیه‌ی مربوط به صدور اذن جهاد یادآور شدیم،

ادیان و معابد دیگری که خدا در آن به عظمت یاد می‌شود، از نظر خداوند دارای قداست و احترامند تا جایی که خداوند برای نگهداشت حرمت آنها چنان تدبیری را تقدیر می‌نماید:

«وَلَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمْتُ صَوَامِعُ وَيَبْعُ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (حج، ۴۱-۴۰). این نشان به رسمیت شناختن ادیان دیگر از نظر اسلام است.

آری چیزی که در این جا قابل توجه است تعبد و تدین کامل به آن ادیان است. قرآن در صورتی تدین به آنها را محترم می‌شمارد که خود آنان قداست و اصالت آن را نگه داشته باشند. در قرآن آمده است که:

«وَلِيَحْكُمَ أَهْلُ الْأَنْبِيَاءِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (مائده، ۴۷).

و قبل از آن درباره‌ی یهودیان می‌گوید: چگونه برای حکم پیش تو می‌آیند در حالی که تورات را دارند که حکم خدا در آن است (مائده، ۴۳). ما تورات را که نازل کردیم در آن نور و هدایتی بود که همه‌ی پیامبرانی که بر شریعت موسوی بودند بر نهج آن حکم می‌کردند (سپس می‌گوید با این حال) اگر این‌ها بر اساس آنچه در آن بیان کردیم حکم نکنند کافر و ستمکارند (مائده ۴۵-۴۴). در جایی دیگر قرآن تصریح دارد که:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (حج، ۱۷).

یهود، صابئین، نصاری و مجوس و آنان که شرک آورده‌اند [شاید مانند برخی از ادیان ثنوی یا نیروانی مخلص] حساب‌شان روز قیامت با خدا خواهد بود. از این بیان چنین برداشت می‌شود که همه‌ی این‌ها محترم‌ند.

۳) حل نمودن مسائل فیما بین از طریق مذاکره و جدال احسن؛ دعوت به دین خدا در رأس برنامه‌های اسلام قرار دارد، اما از آن جایی که این دعوت بر مبنای حق است، و چنین دعوتی با زور و ارباب و تحمیل سازگاری ندارد،

خداوند شیوهی برخورد عقلانی را نسبت به مواجهه با غیرمسلمانان توصیه نموده است؛ زیرا آنچه به امر تأثیرگذاری دعوت تضمین می‌بخشد، طرز برخورد سالم و مسالمت جو از نقطه نظر صلح آمیز است. او نباید طوری برخورد کند که طرف مقابل را به واکنش منفی و موضع‌گیری وادارد و این همان تعبیر قرآنی «مجادله‌ی احسن» است که در آیه‌ی زیر بدان اشاره شده است:

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (نحل، ۱۲۵)؛ مردم را به وسیله‌ی حکمت و موعظه‌ی نیکو به راه پروردگارت دعوت کن، با آنان به نیکوترین شیوه‌ی بحث به جدال علمی برخیز، او نسبت به آن که از راهش واگشته، و آن که راه یافته دانتر است.

دستامد این قسمت از بحث، ما را نسبت به چند نکته آگاه می‌سازد:

- ۱) قرآن، حقانیت ادیان قبلی را باور دارد و آنها را تصدیق می‌کند.
  - ۲) قرآن و در نتیجه، دین اسلام در تکامل بخشیدن به دین خدا نازل گردیده، و به عبارتی متمم آنهاست.
  - ۳) مقدسات دینی و قوانین دینی شرایع دیگر از نظر اسلام محترم است.
  - ۴) پیروان ادیان دیگر، اگر ملتزم به رعایت احکام دینی خود باشند و نسبت به «ما انزل الله» احترام بگذارند، از نظر اسلام دارای احترام‌اند.
- با این حال، توجه جدی و التفات به این مورد و رعایت حق ابواب جمعی سایر ادیان، تضمین‌کننده‌ی صلح پایدار و فراگیر در میان پیروان آنان می‌باشد.

### روش برخورد پیامبر ﷺ به شیوه‌ی مجادله‌ی احسن با دیگران

ابن عباس، در روایتی که ابن اسحاق آن را از عکرمه نقل کرده است، می‌گوید: سران قریش با هم جمع شدند و گفتند دنبال محمد بفرستید تا با وی به بحث رو در رو پردازیم و او را به زانو در بیاوریم. [آن‌گاه ابن اسحاق صورت مفصل این مناظره را نقل می‌کند که ابتدا چیزی در حد یک استتطاق بوده و

سرانجام از ایشان برای اثبات رسالت خود چیزهای غیر معقولی مطالبه می‌کنند، از این قبیل که به خدایت بگو این کوه‌ها را بردارد تا سرزمین ما فراخ شود؛ از خدا بخواه ملکی برای تصدیق تو بفرستد؛ آسمان را بر ما بیفکن؛ و... [در نهایت نیز به پیامبر می‌گویند رهایت نمی‌کنیم تا این که یا ما تو را هلاک کنیم و یا تو ما را هلاک کنی (ابن اسحاق، ۱۳۶۸، ۹-۱۹۷)].

گاهی نیز می‌بینیم محدثان عرب چون نصر بن حارث را به هموردی ایشان می‌فرستادند. این ترفند نیز وقتی با کلام وحی مواجهه می‌کند از میان برمی‌خیزد و به زانو در می‌آید. حارث می‌گوید: نمی‌دانم چرا این سخنان محمد از سخنان من دلنشین‌تر است؟ (ابن اسحاق، ۱۳۶۸، ۲۰۱).

دانشمندان یهود از دیگر هموردانی هستند که با پیامبر ﷺ به ستیز علمی می‌پردازند و از روح و مسائل دیگر می‌پرسند (ابن اسحاق، ۱۳۶۸، ۲۰۴). پیامبر ﷺ از اینان چیزهایی در رابطه با سندیت اعتقادات کنونی شان نسبت به پسر خدا بودن عزیر می‌پرسد که چطور موسی، که برتر از او است، پسر خدا نشد و او شد؟ و آنان از پاسخ درمی‌مانند.

با دانشمندان مسیحی مباحثه می‌کند و می‌پرسد با این که شما قائلید خداوند قدیم است، چگونه این قدیم در عیسای حادث اتحاد می‌کند؟ [و سؤالات فلسفی کلامی عمیق دیگری] آن گاه به آنان می‌گوید: وقتی که عیسی به یاران خود می‌گوید: «من پیش پدر خود و شما می‌روم» آیا معنایش این نیست که خدا پدر او و آنان نیز هست؟ آیا به راستی خدا پدر آنان بوده است؟ و آنان سرانجام اقرار می‌کنند که تاکنون با چنین همورد نیرومندی درگیر نشده بودیم (طبرسی ۱، ۱۴۰۳ هـ، ۵-۲۳؛ همان، ۴۵-۴۰؛ جلسات مکه و نیز مدینه با ابن‌صوریا).

امام حسن عسکری علیه السلام می‌گوید از پدرم پرسیدم: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله با یهود و مشرکان مجادلات علمی داشته است؟ پدرم گفت: آری بسیار [پس به نقل یکی از مناظره‌های بزرگ و طولانی پیامبر صلی الله علیه و آله با مشرکان می‌پردازند] (طبرسی ۱، ۱۴۰۳ هـ، ۳۶-۲۹). البته جای بحث از مواردی از این قبیل در این مقاله نیست و

لذا تنها اشاره‌ای به عنوان نمونه به چند مورد محدود نمودیم و کسانی که مایل به مطالعه در این موضوع باشند می‌توانند به کتاب «الاحتجاج ۱-۲» مرحوم طبرسی رجوع نمایند.

## نتیجه‌گیری

نظر به ماهیت دین که پیام الهی است و برخاسته از منبع فیض مطلق، آن چه هرگز انتظار آن نمی‌رود روا داشتن خشونت و ستم بر بندگان خداست؛ لذا نمی‌توان دین خدا را به جنگ طلبی متهم نمود و زندگی پیامبران الهی علیهم‌السلام، به خصوص پیامبر اعظم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، سراسر گواه این مطلب می‌باشد. تنها شبهه‌ای که به نظر برخی از مستشرقین آمده است، جنگ‌های متعددی است که در طول ده سال مدینه بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تحمیل شده بود که در بررسی تاریخی روشن می‌شود بیرون از جنبه‌ی دفاعی نبوده است. با این حال و با التفات به روش‌ها و شیوه‌های معمول در برخوردهای کاملاً دفاعی و انسان دوستانه‌ی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با جبهه‌های متخاصم و نیز با عطف توجه به مبانی معرفتی اسلام، ماهیت این مکتب را باید صلح‌جو و صلح‌آمیز دانست.

موضوعاتی همچون صلاح و اصلاح، کرامت بخشیدن به انسان به عنوان خلیفه‌ی الهی در زمین، هدف‌رهایی بخشی انسان‌های در بند ستم، امنیت خواهی، و تلاش در رشد بشریت و... چیزهایی هستند که اگر در هدف‌مندی یک مکتبی باشند، روی سازگاری با خشونت و جنگ ندارند و این اصول مسلم دین اسلام است که از قرآن و احادیث نبوی و نگاه به روش و سلوک و مرام پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روشن می‌شود.

با این رویکرد وقتی به سراغ تعالیم اسلام می‌رویم، می‌بینیم سراسر آموزش صلح و سازش و مهرورزی در درون و برون جامعه‌ی خویش است و تاجایی که مورد ستم و آزار و تجاوز قرار نگیرد عکس‌العمل قهرآمیز نشان نمی‌دهد. این مربوط به رابطه‌ای است که جامعه‌ی اسلامی باید با سایر ملت‌ها داشته باشد، لیکن

آموزه‌های صلح و سازش آن در ارتباط با گروه‌های داخل جامعه‌ی بزرگ دینی بسیار بیش از این است، تا آن‌جا که تلقی یک خانواده‌ی پر محبت و منسجم از چنین جامعه‌ای می‌شود. البته تحقق صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز به راه‌کارهایی نیازمند است. همچنین در تعامل با دیگران به سازوکارهایی محتاج است که بدون توجه به آن، انتظار صلح بی‌فایده است، لیکن به اصل مکتب مربوط نمی‌شود، بلکه چیزی از مقوله‌ی خطای رفتاری افراد متدین است.

### پی‌نوشت‌ها

(۱) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ كَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فِي رِسَالَةٍ إِلَى بَعْضِ خَلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ وَمِنْ ذَلِكَ مَا صَنَعَ الْجِهَادَ الَّذِي فَضَّلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْأَعْمَالِ وَفَضَّلَ عَامِلَهُ عَلَى الْعَمَالِ تَفْضِيلًا فِي الدَّرَجَاتِ وَالْمَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ لِأَنَّهُ ظَهَرَ بِهِ الدِّينَ وَبِهِ يُدْفَعُ عَنِ الدِّينِ وَبِهِ اشْتَرَى اللَّهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِالْحِنَّةِ نَبْعًا مُفْلِحًا مَنْحًا اشْتَرَطَ عَلَيْهِمْ فِيهِ حِفْظَ الْحُدُودِ وَأَوَّلَ ذَلِكَ الدُّعَاءُ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ طَاعَةِ الْعِبَادِ وَإِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ وَإِلَى وِلَايَةِ اللَّهِ مِنْ وِلَايَةِ الْعِبَادِ فَمَنْ دُعِيَ إِلَى الْجَزِيَةِ فَأَبَى قُتِلَ وَ سُبِيَ أَهْلُهُ وَ لَبِسَ الدُّعَاءُ مِنْ طَاعَةِ عِبْدٍ إِلَى طَاعَةِ عِبْدٍ مِثْلِهِ وَ مَنْ أَقْرَبَ بِالْجَزِيَةِ لَمْ يُتَعَدَّ عَلَيْهِ وَ لَمْ يُخْفَرْ دِمَّتُهُ وَ كَلِفَ دُونَ طَاقَتِهِ وَ كَانَ الْقِيءُ لِلْمُسْلِمِينَ عَامَّةً غَيْرَ خَاصِهِ.

(۲) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَوْ رَوَاهَا غَيْرُهُ بِغَيْرِ هَذَا الْأَسْنَادِ وَ ذَكَرَ أَنَّهُ خَطَبَ بِذِي قَارٍ فَحَمَدَ اللَّهُ وَ أَنْتَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا عليه السلام بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ عِبَادِهِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَ مِنْ عُهْدِ عِبَادِهِ إِلَى عُهْدِهِ وَ مِنْ طَاعَةِ عِبَادِهِ إِلَى طَاعَتِهِ وَ مِنْ وِلَايَةِ عِبَادِهِ إِلَى وِلَايَتِهِ.

(۳) فَإِنْ لَمْ يَغْتَرِلُوكُمْ وَ يَلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ وَ يَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقَفْتُمُوهُمْ وَ أُولَئِكَمُ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (نساء، ۹۱).

(۴) وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتَعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَ يَبْلُغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَ يَجْمَعُ بِهِ الْقِيءُ وَ يَقَاتِلُ بِهِ الْعَدُوَّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يَسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ.

(۵) وَ لَا تَدْفَعَنَّ صُلْحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ لَكَ فِيهِ رِضًا فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَاةَ لِلْجُنُودِ وَ رَاحَةً مِنْ هُبُوبِكَ وَ أَمْنًا لِيَلِدَاكَ وَ لَكِنَّ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صُلْحِهِ فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَسْتَعْفَلَ فَخُذْ بِالْحَزْمِ وَ اتَّهَمِ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ وَ إِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عَدُوِّكَ عُمْدَةً أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحُطْ بِعَهْدِكَ بِالْوَفَاءِ وَ ارْعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ وَ اجْعَلْ نَفْسَكَ جَنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيتَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعًا مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَالِهِمْ وَ تَشَتَّتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ وَ قَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمَشْرُوكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْثَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْعَدْرِ فَلَا تُعَدِّرَنَّ بِذِمَّتِكَ وَ لَا تُحْيِسَنَّ بِعَهْدِكَ وَ لَا تُخْتَلِنَنَّ عَدُوَّكَ



فَأَنَّهُ لَا يَجْتَرِي عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَدِمَّتَهُ أَمْنَا أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ.  
 (٦) أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ نَضْرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ نُعْمَانَ الْجُعْفِيِّ قَالَ كَانَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَدِيقٌ لَا يَكَادُ يُفَارِقُهُ إِذَا ذَهَبَ مَكَانًا قَبِيئًا هُوَ يَمِشِي مَعَهُ فِي الْحَدَايَيْنِ وَمَعَهُ غُلَامٌ لَهُ سِنْدِيٌّ يَمِشِي خَلْفَهَا إِذَا انْتَفَتِ الرَّجُلُ يُرِيدُ غُلَامَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلَمْ يَرَهُ فَلَمَّا نَظَرَ فِي الرَّابِعَةِ قَالَ يَا ابْنَ الْفَاعِلِ أَبْنَ كُنْتُ قَالَ فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ فَصَلَّ بِهَا جَمِيعَةً نَفْسِهِ ثُمَّ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ تَقْدِفُ أُمَّهُ قَدْ كُنْتُ أَرَى أَنَّ لَكَ وَرَعًا فَإِذَا لَيْسَ لَكَ وَرَعٌ فَقَالَ جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنَّ أُمَّهُ سِنْدِيَّةٌ مُشْرِكَةٌ فَقَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ نِكَاحًا تَنَحَّ عَنِّي قَالَ فَمَا رَأَيْتُهُ يَمِشِي مَعَهُ حَتَّى فَرَّقَ الْمَوْتُ بَيْنَهُمَا.

## منابع و مآخذ

١) قرآن مجید.

٢) ابن اسحاق، محمد بن اسحاق بن یسار، المطلبی (۱۳۶۸)، سیره ابن اسحاق (کتاب السیر و المغازی)، قم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی (بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۸ هـ).

٣) ابن خلدون، عبد الرحمان التونسی (۱۴۱۳ هـ)، تاریخ ابن خلدون، کتاب العبر و دیوان المبتدا و الخبر، جلد ۲، بیروت، دارالکتب العلمیه.

٤) ابن عربی (بی تا)، الفتوحات المکیه (۴ جلدی)، محی الدین، بیروت، دارصادر.

٥) ابن هشام، ابو محمد عبد الملک بن هشام بن ایوب الحمیری، (۱۳۶۳)، السیره النبویه، (چهار جلد در دو جلد)، جلد ۲، قم، انتشارات ایران.

٦) امام، علی بن ابی طالب (ع)، (۱۳۹۵ هـ)، نهج البلاغه، قم، انتشارات الهجره.

٧) پستیو، ژوزف، (۱۳۷۷)، خشونت و درماندگی و فردگرایی، خرد در سیاست، ترجمه و گزینش عزت الله فولادوند، تهران، انتشارات طرح نو.

٨) تری یاندریس، هری، س، (۱۳۷۸)، فرهنگ و رفتار اجتماعی، ترجمه‌ی نصرت فتی، تهران، نشر رسانش.

٩) شیخ صدوق، الشیخ أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه الفقیه القمی (بی تا)، علل الشرائع، قم، انتشارات مکتبه الداوری.

- ۱۰) شیخ صدوق، الشیخ أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه الفقیه القمی (۱۴۱۳ هـ)، من لا یحضره الفقیه، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
- ۱۱) طبرسی، ابو منصور احمد بن علی (۱۴۰۳ هـ)، الاحتجاج، مشهد مقدس، نشر مرتضی.
- ۱۲) کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۶۵)، الکافی، ۸ جلد، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ۱۳) مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۴ هـ)، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- ۱۴) هابز، تامس (۱۳۸۰)، لویاتان، ترجمه‌ی حسین بشیریه، تهران، نشر نی.
- ※ توضیح: شماره بعد از نام خانوادگی در ارجاع داخل متن اشاره به شماره جلد کتاب است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی